



Transferring the Right of Action to Transferee

Masoumeh Khalatabadi Farahani¹, Soheil Taheri^{2*}, Abolfazl Ahmadzadeh³

1. PhD Student, Department of Law, Shahr-e-Qods Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Law, Shahr-e-Qods Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Law, Shahr-e-Qods Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 1009-1024

Article history:

Received: 20 Jan 2024

Edition: 29 Mar 2024

Accepted: 11 Jun 2024

Published online: 1 Oct 2024

Keywords:

right transfer, lawsuit, transfer, contractual obligations.

Corresponding Author:

Soheil Taheri

Address:

Iran, Tehran, Islamic Azad University, Shahr-e-Qods Branch, Department of Law.

Orchid Code:

0009-0002-3188-100X

Tel:

02146896000

Email:

s.taheri@qodsiau.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aim: The transfer of the right of claim to the transferee is one of the topics that has received less attention and investigation. The purpose of this article is to transfer the right of claim to transfer.

Materials and Methods: This article is descriptive and analytical. Materials and data are also qualitative and data collection was used in collecting materials and data.

Ethical Considerations: In this article, the originality of the texts, honesty and trustworthiness are observed.

Findings: The findings showed that Acceptance of the transfer position in the new regulations of the civil procedure is not foreseen, contrary to the previous law, and referring to the effects of the transfer of the claim in some laws has caused vague and contradictory interpretations. Damages are caused to the transferee if it is with her consent and she has the option of termination, in this case the transferee must be aware of the property damage, otherwise she can act according to the rule of pride.

Conclusion: It is a transaction and it is transferred to the transferee, but claims related to requirements outside the contract cannot be transferred to the transferee due to the personal nature of these claims. If the transferee is not aware of the proceedings and is not involved in the proceedings, she can appeal the decision as a third party after the final judgment is issued.

Cite this article as:

Khalatabadi Farahani M, Taheri S, Mazloum Rahani A, Ahmadzadeh A. Transferring the Right of Action to Transferee. *Economic Jurisprudence Studies*. 2024.



دوره ششم، شماره پیاپی ۵، سال ۱۴۰۳

انتقال حق دعوی به منتقل‌الیه

معصومه خلعت‌آبادی فراهانی^۱، سهیل طاهری^{۲*}، ابوالفضل احمدزاده^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد شهر قدس، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. استادیار، گروه حقوق، واحد شهر قدس، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳. استادیار، گروه حقوق، واحد شهر قدس، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: انتقال حق دعوی به منتقل‌الیه از موضوعاتی است که کمتر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است. هدف مقاله حاضر انتقال حق دعوی به منتقل‌الیه است.

مواد و روش‌ها: مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی است. مواد و داده‌ها نیز کیفی است و از فیش‌برداری در گردآوری مطالب و داده‌ها استفاده شده است.

ملاحظات اخلاقی: در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان داد انتقال دعوی به این معناست که حق اقامه دعوی و ادامه جریان دادرسی از شخصی به شخص دیگر منتقل شده و منتقل‌الیه، قائم‌مقام منتقل‌عنه شود. پذیرش سمت منتقل‌الیه در مقررات جدید آئین دادرسی مدنی برخلاف قانون سابق پیش‌بینی نشده و اشاره به آثار انتقال دعوی در برخی قوانین به‌طور پراکنده موجب ایجاد تفاسیر مبهم و متناقض گشته است. خسارات در صورتی متوجه شخص منتقل‌الیه می‌شود که با رضایت او باشد و الا خيار فسخ را دارد. در این صورت باید منتقل‌الیه از خسارات مال خبر داشته باشد و الا طبق قاعده غرور می‌تواند عمل کند.

نتیجه: به نظر می‌رسد دعاوی ناشی از حقوق و تعهدات قراردادی ملصق به مال موضوع معامله بوده و به منتقل‌الیه منتقل می‌گردد؛ لیکن دعاوی مربوط به الزامات خارج از قرارداد به لحاظ شخصی بودن این دعاوی، قابل انتقال به منتقل‌الیه نمی‌باشند. اگر انتقال‌گیرنده از جریان دادرسی بی‌اطلاع باشد و در دادرسی دخالت نداشته باشد، می‌تواند پس از صدور حکم قطعی به‌عنوان ثالث به رأی اعتراض کند.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱۰۰۹-۱۰۲۴

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۳۰

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۱/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۷/۱۰

واژگان کلیدی:

انتقال حق، دعوی، منتقل‌الیه، تعهدات قراردادی.

نویسنده مسئول:

سهیل طاهری

آدرس پستی:

ایران، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهر قدس، گروه حقوق.

کد ارکید:

0009-0002-3188-100X

تلفن:

۰۲۱۴۶۸۹۶۰۰۰

پست الکترونیک:

s.taheri@qodsiau.ac.ir

۱. مقدمه

موضوع معامله ممکن است مالی باشد که در اثر حادثه‌ای آسیب دیده است و امکان طرح دعوی مسئولیت مدنی در خصوص آن وجود دارد. برای مثال، شخص «الف» مالک خودرویی است که با آن تصادف می‌کند و بابت آن تصادف حق اقامه دعوی علیه شخص «ب» را پیدا می‌کند. در همین اثنا «الف» خودرو خود را به «ج» می‌فروشد. سؤال این است که آیا ذی‌نفع طرح دعوی مسئولیت مدنی علیه «ب»، شخص «الف» است یا «ج»؟ دو حالت در این باره متصور است: نخست، هنوز دعوی مسئولیت مدنی طرح نشده است. دوم، انتقال به «ج» در اثنای رسیدگی به دعوی مطالبه خسارت واقع شده است. هم‌چنین یک حالت دیگر نیز قابل تصور است و آن هم انتقال مالی است که موجبات ورود زیان به دیگری را فراهم آورده است. برای مثال، اگر شخصی خودرویی را که با آن به عابر پیاده صدمه وارد کرده است به دیگری واگذار نماید، آیا تعهد پرداخت خسارت نیز متوجه منتقل‌الیه می‌شود یا هم‌چنان بر دوش مالک سابق است؟ همین سئوالات در مورد انتقال حق طرح دعوی راجع به حقوق و تعهدات قراردادی نیز مطرح است. در این مبحث، ذیل چند عنوان موضوعات فوق مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۲. مواد و روش‌ها

مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی است. مواد و داده‌ها نیز کیفی است و از فیش‌برداری در گردآوری مطالب و داده‌ها استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

یافته‌ها نشان داد انتقال دعوی به این معناست که حق اقامه دعوی و ادامه جریان دادرسی از شخصی به شخص دیگر منتقل شده و منتقل‌الیه، قائم‌مقام منتقل‌عنه شود. پذیرش سمت منتقل‌الیه در مقررات جدید آئین دادرسی مدنی بر خلاف قانون سابق پیش بینی نشده و اشاره به آثار انتقال دعوی در برخی قوانین بطور پراکنده موجب ایجاد تفاسیر مبهم و متناقض گشته است. خسارات در صورتی متوجه شخص منتقل‌الیه می‌شود که با رضایت او باشد و الا خیار فسخ را دارد در این صورت باید منتقل‌الیه از خسارات مال خبر داشته باشد و الا طبق قاعده غرور می‌تواند عمل کند.

۵. بحث

انتقال دعوا به معنای «انتقال موقعیت یکی از اصحاب دعوا در جریان دادرسی به شخص ثالث» است. انتقال دعوا در حقوق ایران پذیرفته شده است. یکی از مبانی پذیرش انتقال دعوا، قائم‌مقامی انتقال‌گیرنده است. در بسیاری از مواد قانونی اصطلاح قائم‌مقام به کار رفته و قائم‌مقام همانند اصیل شمرده شده است. انتقال دعوا به این معناست که حق اقامه دعوا و ادامه جریان دادرسی از شخصی به شخص دیگر منتقل و منتقل‌الیه قائم‌مقام منتقل‌عنه شود. درست برخلاف انتقال دعوا به همراه حق که به تبع انتقال خواسته،

گیرنده در دعوا اشاره کرده‌اند (تبصره و ماده ۴۲ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰ هـ) بر طبق ماده ۳۹ قانون وکالت مصوب ۱۳۱۵ انتقال دعوی ساختگی و یا صوری برای وکلا ممنوع است. از مفهوم مخالف این مقرر به خوبی بر می‌آید انتقال دعوی واقعی نه تنها ممنوع نیست؛ بلکه مجاز است. هم-چنین به موجب قانون الحاقی به قانون اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۱۳۱۰: «اشخاص ممنوع الوکاله به عنوان انتقال حق یا مالی از غیر نمی‌توانند اصالتاً در هیچ یک از محاکم محاکمه نمایند؛ مگر این که حق یا مال ارثاً به آن‌ها منتقل شده باشد». متن قانونی مزبور دلالت بر قبول ضمنی انتقال دعوا دارد. چون فقط اشخاص خاصی را از انتقال گرفتن حق یا مال موضوع دعوا ممنوع کرده است. و به موجب تبصره ماده ۱۱ قانون صدور چک «... هرگاه بعد از شکایت کیفری، شاکی چک را به دیگری انتقال دهد یا حقوق خود را نسبت به چک به هر نحو دیگری واگذار کند تعقیب کیفری موقوف خواهد شد». آنچه از متن ماده و تبصره مزبور استنباط می‌شود، این است که برخلاف حق شکایت کیفری، انتقال سایر حقوق از جمله حق مطالبه وجه چک و دعوی مربوط به آن مجاز است. بنابراین بزه دیده حق مطالبه خسارت (جنبه خصوصی جرم) را می‌تواند انتقال دهد. نتیجه آن که، با دقت در قوانین مربوطه، اقامه دعوا به جز در موارد منع صریح قانون، نه تنها مانع انتقال حق و دعوی مربوط به آن نیست؛ بلکه گاهی اوقات اثر مثبت بر انتقال حق دارد. برخی حقوق دانان معتقدند که حقوق معنوی غیر قابل انتقال، با اقامه دعوا، قابل انتقال به وارث می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ۲۸۲).

دعوا به ثالث منتقل می‌شود و انتقال‌گیرنده در همه حقوق و تکالیف قائم‌مقام ناقل می‌گردد، در انتقال دعوا بی انتقال حق، سمت اقامه دعوا به انتقال‌گیرنده منتقل می‌شود؛ اما خواسته دعوا (مورد دعوا) منتقل نمی‌شود. این انتقال، انتقال دعوی ناقص و یا انتقال سمت نامیده می‌شود.

۵-۱. انتقال حق دعوی از دیدگاه حقوق موضوعه

در قوانین کنونی، ماده صریحی مبنی بر بیان قاعده «انتقال دعوا» به عنوان یک قاعده حقوقی تصویب نشده است. قوانینی که به انتقال دعوا اشاره دارند چند دسته‌اند: الف- قانون‌گذار در ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ از واژه انتقال‌گیرنده به عنوان اشخاص مشمول قائم‌مقام بهره برده است: «در موارد مذکور در این قانون اشخاص زیر حق درخواست تجدید نظر را دارند: ۱- در مورد احکام حقوقی: هر یک از طرفین دعوا یا نماینده قانونی یا قائم‌مقام آنان مانند وراث، وصی، انتقال‌گیرنده که از رأی دادگاه متضرر می‌شود...». از این مقرر به عنوان مهم‌ترین مستند و قاعده شکلی در زمینه انتقال دعوا یاد شده است (نهرینی، ۱۳۹۸: ۱۳۳) ب- ماده ۴۵ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب سال ۱۳۱۸ و ماده ۵۲ آئین‌نامه آن، نوع خاصی از انتقال دعوا را پذیرفته است. ج- با بررسی مواد قانونی از اصطلاح «قائم‌مقام» به طور غیر مستقیم قاعده «انتقال دعوا» استخراج می‌شود. قوانین مختلفی، از جمله مواد ۲، ۸۴، ۱۸۴، ۳۰۳، ۳۳۷، ۳۵۷، ۳۷۸ و ۴۹۵ ق.آ.د. م. به اصطلاح مذکور اشاره دارند. د- برخی از قوانین به طور صریح به انتقال مال در جریان دعوا و جانشینی انتقال

دادرسی یا انصراف از دعوا بگیرد. انتقال دعوی ناقص شباهت زیادی به وکالت دارد. چون دادن سمت به وکیل و انتقال گیرنده هر دو ارادی است و هیچ کدام مالک مورد دعوا و یا محکوم به نیستند. انتقال دهنده برخلاف موکل حق دخالت در جریان دادرسی ندارد و فوت یا حجر انتقال دهنده در سمت انتقال گیرنده تأثیری نخواهد داشت.

در صورتی که پس از ایجاد سبب دعوی و قبل از طرح دعوی مال موضوع دعوی با انتقال ملکیت به شخص دیگری منتقل شود، منتقل الیه بدون هیچ گونه شبهه‌ای ذی‌نفع در طرح دعوی است و مالک سابق (واگذارکننده) هیچ گونه نفعی در طرح دعوی ندارد. برای مثال، اگر ملکی که تحت تصرف غاصبانه قرار دارد منتقل شود، منتقل الیه قائم‌مقام مالک اولیه و دارای حقوق مالکانه وی می‌باشد. همچنین در مورد املاک تحت تصرف شهرداری، در صورتی که تصرف شهرداری در زمان ملکیت مالک سابق آغاز شده باشد، مالک فعلی حق مراجعه جهت مطالبه عوض یا قیمت آن ملک را دارد. همین معنا از ماده ۲ قانون آئین دادرسی مدنی نیز قابل استفاده است. چراکه اولاً، قائم‌مقام را در عداد اشخاصی که امکان طرح دعوی دارند، قرار داده است و ثانیاً، کلمه قائم‌مقام به صورت عام به کار رفته که اعم از قائم‌مقام عام و خاص می‌باشد. البته نحوه بیان ماده ۲ مذکور در این خصوص واجد اشکال است. چراکه قائم‌مقام را در عداد و همعرض نماینده و وکیل آورده است که انگار از جانب اصیل ذی‌نفع طرح دعوی می‌کند؛ در حالی که همان گونه که قبلاً گفته شد مقوله نفع و سمت متفاوت از یکدیگر بوده و نفع در ارتباط با اصیل و قائم‌مقام و سمت در ارتباط با وکیل و نمایندگان

از نگاه حقوق تطبیقی، بند ۳ اصل ۱۲ اصول آئین دادرسی مدنی فرا ملی مقرر داشته است: هنگامی که موجه به نظر برسد، دادگاه باید به طرفین اجازه دهد شخص دیگری را در دادرسی جانشین خود ساخته یا شخص دیگری به قائم‌مقامی هر یک از طرفین جریان دادرسی را ادامه دهد. در شرح این اصل آمده است که قانون مقر دادگاه می‌تواند در بسیاری از موارد نظیر مرگ، انتقال دین، ادغام شرکت‌ها، ورشکستگی و اقدامی که به موجب آن برای اجرای یک حق، شخصی به جای دیگری گماشته می‌شود، در خصوص مسائل مربوط به جایگزینی یا الحاق به طرفین دعوا به عنوان بخشی از حقوق ماهوی یا آئینی حاکم در مقر دادگاه مقرراتی را وضع کند. برای مثال در حقوق ایران ماده ۱۰۵ قانون آئین دادرسی مدنی درباره انتقال قهری مورد دعوا و مواد ۴۱۸ و ۴۱۹ قانون تجارت در خصوص مسئولیت مدیر تصفیه و مواد ۴۱ تا ۴۳ قانون ثبت اسناد و املاک سال ۱۳۱۰ با اصلاحات بعدی درباره انتقال دعوی اعتراض ثبت قابل توجه است (غمامی و همکاران، ۱۳۹۶، ۱۴۵)

۵-۲. انتقال مال موضوع دعوی قبل از طرح دعوی

انتقال دعوا به همراه حق پذیرفته شده است، ولی انتقال دعوا بی انتقال حق پذیرفته نیست؛ مگر در مواردی که قانون تجویز کند. انتقال دعوی ناقص ریشه در برخی قوانین دارد. انتقال گیرنده قائم‌مقام انتقال دهنده در کلیه حقوق و تکالیف - به جز حق مالکیت - نسبت به موضوع دعوا می‌شود و مانند مالک باید هزینه دادرسی، دستمزد کارشناسی و غیره را مطابق مقررات پرداخت کند و همانند اصیل مختار است هر گونه تصمیمی در اقامه دعوا و ادامه جریان

دعوی ندانست. باید توجه داشت که با توجه به وفق بند ۴ از ماده ۵۱ قانون آئین دادرسی مدنی، خواهان باید در دادخواست «تعهدات و جهاتی که به موجب آن ... خود را مستحق مطالبه می‌داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد» را قید نماید. در این فرض لازم است خواهان علاوه بر فعل زیان‌بار، شرط مندرج در قرارداد را نیز جهت احراز تعهدات و جهاتی که وی را مستحق مطالبه می‌نماید ارائه کند.

۳-۵. انتقال مال موضوع دعوی در اثنای رسیدگی

در این قسمت به بررسی انتقال مال موضوع دعوی در اثنای رسیدگی پرداخته می‌شود.

۳-۵-۱. نظریات انتقال مال موضوع دعوی در اثنای رسیدگی

بررسی پیشینه موضوع نشان می‌دهد که در ماده ۵۴۱ قانون آئین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) چنین آمده بود: «دادخواست فرجامی از اشخاص مذکوره زیر پذیرفته می‌شود: ۱- مدعی و مدعی‌الیه و قائم‌مقام آنان از قبیل وراثت و وصی و منتقل‌الیه در صورتی که انتقال بعد از اقامه دعوی شده باشد...». «این قید مسبوق به یک سابقه است. در قانون سابق اصول محاکمات حقوقی منتقل‌الیه جزء اشخاص قائم‌مقام تصریح نشده و محل اشکال بود. کمیسیون (مرکب از قضات وقت دیوان عالی کشور) که بعد از کودتای ۱۲۹۹ (هم‌زمان با فترت مجلس شورای) برای توضیح بعضی از مواد آن قانون در وزارت دادگستری تشکیل و در حمل ۱۳۰۰ مأموریت خود را انجام داد و راجع به مسئله منتقل‌الیه چنین اظهار نظر نمود: «اشخاصی که بعد از صدور حکم،

شخص قابل طرح و بررسی است. همان‌گونه که در قبل بحث شد، قائم‌مقام نماینده نیست؛ بلکه نفعی را مستقلاً برای خود درخواست می‌نماید نه برای اصیل (متین دفتری، ۱۳۷۸، ج ۱، ۲۱۱). با این توضیح بهتر بود که ماده ۲ به این صورت تقنین می‌گردید: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند؛ مگر اینکه شخص یا اشخاص اصیل و قائم‌مقام ذی‌نفع آن‌ها یا وکیل یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند». بنابراین برای مثال اگر در اثر نشتی لوله انتقال آب به خانه شخص «الف» خسارت وارد شود و «الف» قبل از طرح دعوی مطالبه خسارت علیه شرکت آب، ملک را به شخص «ب» انتقال دهد، ذی‌نفع در طرح دعوی مطالبه خسارت، شخص «ب» است نه شخص «الف».

سئوالی که ممکن است در این خصوص مطرح شود این است که آیا شخص «الف» می‌تواند در مبیعه‌نامه فروش ملک به شخص «ب»، حق مطالبه خسارت از شرکت آب منطقه‌ای را برای خود حفظ کند؟ از جهت عرفی بر چنین شرطی غرض عقلایی مترتب است و ممکن است خانه مذکور با وجود چنین شرطی به قیمت پایین‌تر از بازار فروخته شود در حالی که حق مطالبه ثمن برای خریدار برعکس عمل کرده و قیمت را بالاتر برد (محسنی، ۱۳۹۸، ۲۴۰). از نظر حقوقی نیز به نظر می‌رسد این شرط جزو هیچ‌کدام از شروط باطل نبوده و باید صحیح تلقی شود. بنابراین در صورت وجود چنین شرطی در قرارداد انتقال مال موضوع دعوی، هم‌چنان شخص «الف» یعنی مالک سابق ذی‌نفع در اقامه دعوی بوده و نمی‌توان با استناد به اینکه مال موضوع دعوی از مالکیت وی خارج شده است وی را ذی‌نفع در طرح

همچنین در رأی تمیزی شماره ۲۲۶ مورخ ۱۳۱۸.۰۲.۱۳ چنین آمده است: «... در صورتی که مدعی علیه در خلال جریان دعوی ملک مورد ادعا را به دیگری انتقال دهد طرف دعوی از آن به بعد منتقل علیه بوده و به طرفیت او رسیدگی جریان و خاتمه خواهد یافت و اصدار قرار عدم توجه دعوی موجب نقض است...» (عبدی، بروجردی، ۱۳۸۲، ۳۲).

هرچند چنین دیدگاهی از نظر اصولی صحیح بوده و می‌تواند بسیار مفید باشد و در بسیاری از موارد از اطالۀ دادرسی جلوگیری نماید و مانع از صدور برخی قرارهای قاطع دعوی شود؛ اما باید توجه داشت که این نظر با ظاهر قانون آئین دادرسی مدنی به‌عنوان یک قانون شکلی که بیشتر قواعد آن آمره است هم-خوانی ندارد. در حال حاضر بر اساس آنچه در قانون آئین دادرسی مدنی آمده است به نظر می‌رسد که دادرسی به‌مثابه یک ساختمان است که طرفین دعوی نیز قسمتی از ساختار آن به‌شمار می‌آیند. دخالت اشخاص ثالث در این ساختار صرفاً در مواردی که قانونگذار تجویز کرده است امکان‌پذیر می‌باشد. حکمی که در ماده ۴۲ قانون ثبت آمده است در یک موضوع خاص (اعتراض به ثبت ملک) آن هم در یک قانون غیر مرتبط با امور آئینی بیان شده است. بنابراین صرفاً در محدوده نص قابل تفسیر بوده و قابل تسری به تمام موارد و دعاوی نیست. به‌ویژه که در این ماده تکالیفی برای اشخاص دخیل در انتقال و دعوی پیش‌بینی شده است که ضمانت اجرای خاصی دارد و نمی‌توان آن را بدون ضابطه به تمامی دعاوی تسری داد (قاضی، ۱۳۹۶، ۱۱۸). در ما نحن فیه نیز ساختار دعوی و دادرسی را اشخاص دیگری شکل داده‌اند و اینکه منتقل‌الیه بخواهد به صرف انتقال مال

موضوع دعوی به آنها انتقال یافته باشد قائم‌مقام مدعی یا مدعی علیه محسوب و آنان نیز حق استیناف دارند. اعم از اینکه انتقال به آنها قهری باشد و یا اختیاری و اگر در اثنای محاکمه ابتدایی با استینافی انتقال واقع شود منتقل‌الیه قائم‌مقام مدعی یا مدعی-علیه بوده و به‌جای آنها محاکمه می‌نماید...» (متین‌دفتری، ۱۳۷۸، ج ۲، ۵۰۷).

مقررات جدید آئین دادرسی مدنی برخلاف قانون سابق در این زمینه حکم خاصی ندارد و بر ابهام موجود افزوده است. هرچند در مواد ۸۴، ۱۸۴، ۳۰۳، ۳۳۷، ۳۵۷، ۳۷۸ و ۴۹۵ قانون آئین دادرسی مدنی از کلمۀ قائم‌مقام استفاده شده است؛ اما در هیچ‌کجای این قانون مصادیق قائم‌مقام بیان نشده است و مشخص نیست آیا قانون‌گذار به منتقل‌الیه نیز نظر دارد یا خیر.

مطابق نظریۀ اداره حقوقی دادگستری: «اگر ملک مورد دعوی در جریان دادرسی از طرف خواهان به شخص ثالث منتقل شود انتقال‌گیرنده با استفاده از ملاک بند ۴ ماده ۱۹۸ قانون آ. د. م. و تبصرۀ ماده ۴۲ قانون ثبت قائم‌مقام خواهان محسوب و می‌تواند دعوی را تعقیب نماید و دادگاه باید او را به قائم‌مقامی خواهان به دادرسی دعوت نماید؛ مگر اینکه صریحاً از دعوی و تعقیب آن منصرف باشد و اگر در اصل دعوی حکم بر محکومیت خوانده صادر شود و قائم‌مقامی انتقال‌گیرنده از خواهان در مورد خسارات دادرسی محرز گردد و خسارات دادرسی هم مطالبه شده باشد دادگاه باید خوانده را به پرداخت خسارات دادرسی به نفع قائم‌مقام خواهان محکوم نماید» (سلجوقی و همکاران، بی‌تا، ۱۵۶).

موضوع دعوی، از دعوی خارج شده و منتقل‌الیه بعنوان شخص جدید وارد دعوی شود اصلاً با این چارچوب همخوانی ندارد. قانون‌گذار مواردی را که شخص یا اشخاص جدیدی می‌توانند وارد ساختار دعوی شده و به جانشینی از خواهان یا خواننده دعوی را ادامه دهند به صراحت مشخص کرده است و با توجه به اینکه در مواد قانونی مذکور در مقام بیان بوده است، اگر لازم بود در خصوص قائم‌مقامان خاص نیز تصریح می‌نمود. مواردی که قانون‌گذار در قانون آئین دادرسی مدنی دخالت اشخاص خارج از چارچوب دادرسی در فرآیند آن یا ادامه آن را پیش‌بینی کرده است عبارت‌اند از:

ماده ۱۰۵ قانون آئین دادرسی مدنی: به‌موجب این ماده، «هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به‌موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد دادگاه رسیدگی را به‌طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می‌دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع، جریان دادرسی ادامه می‌یابد؛ مگر این که فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این‌صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت». در این ماده سه مقوله پیش‌بینی شده است یکی فوت احد از متداعیین و لزوم ادامه دعوی به طرفیت قائم‌مقامان عام وی (ورثه)، دوم از دست دادن اهلیت یکی از اصحاب دعوی که منجر به مداخله قیّم، سرپرست و ... می‌گردد و سوم، زائل شدن سمت شخصی که به‌عنوان وکیل یا نماینده در دادرسی دخالت داشته است و هم اکنون سمت شخص به هر دلیلی زائل شده است. بدون شک

قانون‌گذار اگر نظر به امکان دخالت قائم‌مقام خاص یا منتقل‌الیه در ادامه فرآیند دادرسی داشت باید در همین ماده منتقل‌الیه را نیز در کنار بقیه مصادیق ذکر می‌کرد. برای مثال در صدر ماده اضافه می‌کرد: «هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا مال موضوع دعوی به شخص ثالثی منتقل گردد یا ...» ولی قانون‌گذار عمداً در این خصوص سکوت نموده است که سکوت وی را باید حمل بر عدم اراده قانون‌گذار در پذیرش این موضوع دانست. موضوعی که باعث تقویت این نظریه می‌شود این است که قانون‌گذار مصادیق مطرح شده را به‌صورت تمثیلی بیان نکرده است؛ بلکه موارد را به‌صورت حصری بیان کرده است. اگر از عباراتی نظیر «و سایر موارد»، «و غیره»، «موارد مشابه» و ... استفاده می‌کرد بدون شک راه برای این استدلال باز می‌شد که مصادیق حصری نبوده و تمثیلی است و بقیه موارد نظیر انتقال موضوع دعوی به غیر را نیز در بر می‌گیرد؛ ولی شیوه قانون‌گذاری مقنن ما را به نتیجه دیگری رهنمون می‌کند. ممکن است گفته شود این قسمت از ماده ۱۰۵ قانون آئین دادرسی مدنی که می‌گوید: «... یا سمت یکی از آنان که به‌موجب آن سمت، داخل دادرسی شده زایل گردد...» عام بوده و موردی که شخص مال موضوع دعوی را به غیر منتقل می‌کند را نیز در بر می‌گیرد و در واقع در این فرض نیز خواهان یا خواننده دعوی با انتقال مال موضوع دعوی سمت خود را از دست می‌دهد. لذا باید دعوی متوقف شده و پس از معرفی جانشین وی یعنی منتقل‌الیه (قائم‌مقام خاص) دعوی به طرفیت شخص جدید ادامه پیدا کند؛ ولی همان‌گونه که در صفحات قبل نیز توضیح داده شد نفع و سمت مفاهیمی کاملاً مجزا و متفاوت هستند.

مفهوم نمایندگی و قائم‌مقامی نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر، مورد توجه قرار نگرفته و یا حداقل آثار و احکام این تفاوت، کما هو حق، بر امور مربوط مترتب نگردیده است و این عدم توجه تا آنجا است که در ماده ۳۳۵، غیر از مقامات مندرج در تبصره ۱ ماده ۳۲۶، منحصراً به طرفین دعوا یا وکلا و نمایندگان قانونی آن‌ها حق درخواست تجدید نظر اعطا نموده است و از حق تجدید نظری که قائم‌مقام اصحاب دعوا مانند منتقل‌الیه، وراث و وصی دارند، غمض عین گردیده است...» (شمس، ۱۳۸۵، ج ۱، ۳۲۲).

۵-۳-۲. تصمیم دادگاه

بعد از بررسی وضعیت فعلی و نیز پیشینه قانون آئین دادرسی مدنی باید دید در حال حاضر و با توجه به قانون فعلی و نیز رویه قضایی اگر پس از طرح دعوی، مال موضوع دعوی به ثالث منتقل شود تکلیف چیست؟ بدیهی است که اگر دادگاهی که پرونده در آن مفتوح است قائل به دخالت دادن قائم‌مقام در چنین حالتی باشد بسیاری از مشکلات حل می‌شود. با توجه به ظاهر قانون جدید آئین دادرسی مدنی و نیز رویکرد محاکم باید حالت عدم پذیرش قائم‌مقامی را محتمل تر دانست و نتیجه دعوی را در این فرض نیز بررسی کرد.

با این توضیح، نتیجه دعوی را در دو فرض می‌توان بررسی کرد. نخست اطلاع دادگاه از نقل و انتقال صورت گرفته و دوم عدم اطلاع دادگاه از نقل و انتقال. هر کدام از این حالات نیز خود به دو فرض دیگر قابل تقسیم است: ناقل خواهان باشد یا خوانده. بنابراین به‌طور کلی چهار حالت متصور است؛ اول، ناقل خواهان بوده و دادگاه نیز مطلع از نقل و انتقال است.

درحالی‌که موضوع نفع در مورد اصیل و قائم‌مقام وی بررسی می‌شود، سمت صرفاً در مورد وکیل یا نماینده اصحاب دعوی قابل بررسی است. برای مثال، اگر قیم دعوایی را به نمایندگی از محجور طرح کرده و در اثنای دادرسی محجور رشید شود یا به‌طور کلی حجر وی برطرف شود سمت قیم زائل می‌شود. بنابراین، کلمه سمت که بسیار دقیق توسط قانون‌گذار به کار رفته است صرفاً ناظر به دخالت اشخاص به نمایندگی از اصحاب دعوی بوده و قابل تسری به قائم‌مقام خاص نیست. یکی از اساتید مشهور آئین دادرسی مدنی نیز به این تفاوت رویکرد قانون جدید و قدیم آئین دادرسی مدنی به دیدظ انتقادی نگریسته‌اند: «در قانون قدیم آئین دادرسی مدنی به تفاوت این دو مفهوم (قائم‌مقام قانونی و نمایندگی) و آثار این تفاوت توجه لازم معمول گردیده بود. در حقیقت، قانون‌گذار احکام و آثار اعمال و اقدامات دادرسی را به همان میزان که نسبت به اصحاب دعوا، نسبت به قائم‌مقام آنان نیز مترتب می‌نمود و حقوق و تکالیف آن‌ها را به حق، در ردیف یکدیگر قرار می‌داد و آثار اعمال و اقدامات شخص را به قائم‌مقام نیز سرایت می‌داد برای مثال بند ۴ ماده ۱۹۸ مقرر می‌داشت که اگر دعوی طرح شده بین همان اشخاص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم‌مقام آن‌ها هستند رسیدگی و نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد خوانده می‌تواند ایراد نماید. در مواد ۴۸۱ و ۵۴۱ نیز در ارتباط با اشخاص دارای حق درخواست پژوهش و فرجام به تفاوت مزبور توجه شایسته مبذول شده بود. به‌نحوی که در بند ۱ هر یک از مواد مزبور، اصحاب دعوی و قائم‌مقام آنان از قبیل وصی و منتقل‌الیه و در بند ۲، دارندگان سمت نمایندگی تصریح گردیده بود. در قانون جدید آئین دادرسی مدنی در موارد بسیاری، تفاوت بین

رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدید نظر. در این صورت نامبرده باید دادخواست خود را به دادگاهی که دعوا در آنجا مطرح است تقدیم و در آن منظور خود را به‌طور صریح اعلان نماید». بنابراین، اگر ثالث منتقل‌الیه تا قبل از صدور قرار رد دعوی، دادخواست ورود ثالث را تقدیم نماید دادگاه مکلف به ادامه رسیدگی و صدور حکم بر مبنای دادخواست ورود ثالث می‌باشد. ممکن است ایراد شود که وارد ثالث در تاریخ تقدیم دادخواست بدوی ذی‌نفع نبوده است. لذا با توجه به اینکه معیار احراز نفع تاریخ تقدیم دادخواست است می‌توان گفت که دعوی وی نیز با ایراد عدم ذی‌نفعی مواجه است؛ اما این ایراد را می‌توان این‌گونه دفع کرد که درست است که معیار سنجش نفع زمان تقدیم دادخواست است؛ اما این موضوع برای هر دعوایی به‌صورت جداگانه سنجیده می‌شود و در دعاوی طاری نظیر ورود ثالث، ذی‌نفعی خواهان دعوی در زمان تقدیم دادخواست ورود ثالث ملاک است نه زمان تقدیم دادخواست اصلی (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳، ۶۵).

ب) خواهان ناقل بوده و دادگاه بی اطلاع از انتقال است: در این صورت دادرسی بین اصحاب ادامه پیدا می‌کند و منجر به صدور رأی می‌شود. حال اگر رأی به ضرر خواننده دعوی بود، وی می‌تواند به استناد همین موضوع (عدم بقای نفع خواهان به دلیل انتقال مال موضوع دعوی به ثالث) تجدیدنظرخواهی نموده و در فرض اثبات موضوع و پذیرش توسط دادگاه تجدید نظر منجر به نقض رأی بدوی و صدور قرار رد دعوی مستند به ماده ۸۹ ق آ د م گردد. آیا ثالث منتقل‌الیه حق تجدید نظرخواهی دارد؟

دوم، ناقل خواهان بوده و دادگاه بی اطلاع از نقل و انتقال است. سوم، خواننده ناقل است و دادگاه مطلع از نقل و انتقال و چهارم خواننده ناقل است و دادگاه بی اطلاع از نقل و انتقال. هرکدام از این موارد و احتمالات و راهکارهای حقوقی به‌صورت جداگانه توضیح داده می‌شود.

الف) خواهان ناقل بوده و دادگاه مطلع از انتقال

است: در صورتی که خواهان پس از طرح دعوی بدوی مال موضوع دعوی را به ثالث منتقل نماید خواهان دعوی ذی‌نفع نبوده و ادامه دعوی توسط وی صحیح نیست. چراکه گفته شد، نفع باید به وجود آمده و باقی باشد و این استمرار در طول دادرسی باید وجود داشته باشد. بنابراین اگر این موضوع توسط خود وی یا خواننده دعوی به اطلاع دادگاه برسد، دادگاه بدوی باید ضمانت اجرای مندرج در ماده ۸۹ ق آ د م یعنی صدور قرار رد دعوی را اعمال نماید. ممکن است گفته شود که ایرادات باید در جلسه اول دادرسی مطرح شود و نقل و انتقال و به‌تبع آن طرح ایراد ممکن است پس از جلسه اول حادث شود در این مورد تکلیف چیست؟ قانون‌گذار تکلیف را در ماده ۸۷ ق آ د م تعیین شده است: «ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید؛ مگر اینکه سبب ایراد متعاقباً حادث شود».

سؤال: آیا ثالث منتقل‌الیه می‌تواند دعوی را از صدور قرار رد نجات دهد؟ جواب مثبت است؛ مستند به ماده ۱۳۰ ق آ د م: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوای اصلی برای خود مستقلاً حقی قایل باشد و یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی‌نفع بداند، می‌تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است، وارد دعوا گردد، چه اینکه

تجدید نظر قطعی گردد، ثالث می‌تواند با تمسک به ماده ۴۱۷ ق آ د م نسبت به رأی صادره اعتراض ثالث نماید. چراکه از یک طرف رأی صادره مخل به حقوق وی محسوب می‌شود و از سوی دیگر، خود این شخص یا نماینده وی نیز در دادرسی دخالت نداشته اند. ناقل را نیز نمی‌توان نماینده وی در دعوی تلقی کرد. زیرا عنوان نماینده و مصادیق آن در قوانین مختلف مشخص است و هیچ‌کدام از مصادیق این حالت را در بر نمی‌گیرد. هرچند برخی از اساتید مطرح آئین دادرسی مدنی در مورد قائم‌مقام خاص ساکت هستند. همین نظر را در مورد قائم‌مقام عام مطرح کرده‌اند که ملاک آن در مورد قائم‌مقام خاص نیز قابل اعمال است (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳، ۶۴). البته باید توجه داشت، اگر نقل و انتقال پس از صدور حکم قطعی صورت گرفته باشد، منتقل‌الیه قائم‌مقام مالک تلقی شده و نمی‌تواند نسبت به رأی صادره اعتراض ثالث مطرح نماید. بنابراین مباحث مطرح شده در این مبحث ناظر به حالتی است که در اثنای دادرسی نقل و انتقال صورت می‌گیرد.

ج) ناقل خوانده دعوی بوده و دادگاه مطلع از انتقال است: اگرچه با استفاده از مکانیزم‌هایی نظیر اخذ دستور موقت مبنی بر منع نقل و انتقال می‌توان تا حدود زیادی جلوی این فرآیند را گرفت؛ اما در بسیاری موارد که دستور موقت صادر نشده است دعاوی خواهان به دلیل انتقال ملک موضوع دعوی به شخص ثالث عقیم می‌ماند. در صورتی که مال موضوع دعوی به ثالث منتقل شود و دادگاه نیز از این موضوع مطلع باشد به دلیل اینکه دعوی به حقوق اشخاص ثالث نیز ارتباط پیدا کرده و این اشخاص طرف دعوی قرار نگرفته‌اند. لذا مستنداً به ماده ۲ قانون آئین

برخی از حقوق دانان معتقدند که «اگر سمت یکی از اصحاب دعوا در دادرسی زایل گردد. برای مثال مدعی یا مدعی علیه مال مورد ادعا را در جریان دادرسی به دیگری انتقال دهد و دعوا به طرفیت منتقل‌الیه تعقیب و حکم محکومیت او صادر شود؛ چون ناقل ضامن درک است او هم می‌تواند از آن حکم پژوهش بخواهد. اگر حق پژوهش را از او سلب کنیم نتیجه این خواهد شد که منتقل‌الیه به موجب حکم محکومیت خود خواهد توانست به ناقل مراجعه و مطالبه ضمانت درک را بنماید و راه اعتراض شخص ثالث نسبت به آن حکم بر ناقل (ضامن درک) مسدود است (صدرزاده افشار، ۱۳۷۳، ۲۷۶). بنابراین ناقل و منتقل‌الیه هر دو حق تجدید نظرخواهی دارند» (غفاری، ۱۳۸۵، ج ۱، ۹۳).

با وجود این، به نظر می‌رسد هر دو نظر با ایرادات جدی مواجه بوده و با ظاهر ق آ د م و اصول شکلی حاکم بر دادرسی‌های مدنی تطابق و هماهنگی ندارد. حق تجدید نظرخواهی ناقل با توجه به اینکه رأی در خصوص وی صادر شده است امری معقول و منطقی است؛ اما قائل شدن به حق تجدید نظرخواهی برای منتقل‌الیه ثالث که اصلاً در دعوی دخالتی نداشته است امری دور از ذهن و فاقد محمل قانونی است. منتهی این بدان معنا نیست که ثالث منتقل‌الیه هیچگونه اقدامی نمی‌تواند انجام دهد. ثالث منتقل‌الیه به مانند مرحله بدوی حق ورود ثالث در مرحله تجدید نظر را نیز دارد. و بر این مبنا رأی دادگاه تجدید نظر می‌تواند به نفع وی صادر شود. اگر رأی دادگاه بدوی به لحاظ عدم تجدید نظرخواهی محکوم‌علیه در مرحله بدوی قطعی شود یا پس از تجدید نظرخواهی توسط محکوم‌علیه در مرحله

دادرسی مدنی قرار عدم استماع دعوی صادر می‌گردد.

سؤال: آیا نقص و ایراد شکلی مربوط را می‌توان با استفاده از سازوکار دعوی جلب ثالث اصلاح کرد و موجبات محکومیت ثالث را فراهم آورد؟ در این خصوص در رویه قضایی بین محاکم اختلاف نظر وجود دارد. برخی از دادگاه‌ها به این سؤال پاسخ منفی داده‌اند و معتقد هستند که در مواردی که نقص شکلی در طرح دعوی از جهت خواندگان دعوی وجود دارد نمی‌توان این نقص را به واسطه جلب ثالث ترمیم کرد. برای مثال، یکی از شعب دادگاه تجدید نظر استان تهران، در مورد جایی که مال موضوع دعوی به شخص ثالث منتقل شده است، معتقد بوده که اگر خواهان در روند دادرسی مطلع شود که موضوع اختلاف، متعلق حقوق شخص ثالث قرار گرفته که بدو وی را طرف دعوا قرار نداده، نمی‌تواند با طرح دعوی جلب ثالث، ایراد دادخواست را رفع کند. زیرا فلسفه جلب ثالث رفع نقص از دادخواست نیست. همچنین در مورد دیگری که ظاهراً ناشی از قائم-مقامی خاص منتقل‌الیه بوده است، شعبه ۵۹ دادگاه تجدید نظر استان تهران اظهار داشته است که تأسیس جلب ثالث به منظور تکمیل دادخواست از حیث جامعیت همه اشخاصی که دعوا متوجه آنها است تجویز نشده و طرح دادخواست جلب ثالث موجب رفع این نقیصه نمی‌شود. بنابراین شخصی را که خواهان باید در واقع به‌عنوان خواننده قرار می‌داد نمی‌توان به‌عنوان جلب ثالث در دعوی وارد کرد. این موضع که توسط برخی محاکم اتخاذ شده است قابل انتقاد بوده و با ظاهر قانون آئین دادرسی مدنی سازگاری ندارد. چراکه آنچه که بر مبنای ماده ۱۳۵

ق آ د م جهت دادخواست جلب ثالث لازم است، نخست صدق عنوان ثالث بر مجلوب و دوم، رعایت مهلت جلب یعنی تا پایان جلسه نخست دادرسی است. همچنین، بر اساس ماده ۱۳۹ قانون مذکور، مجلوب ثالث باید قابلیت خوانده دعوی بودن را داشته باشد یا به عبارت دیگر، حکم بتواند علیه وی صادر شود که در اینجا دقیقاً همین قابلیت وجود دارد. بنابراین، تنها محدودیت موجود در این زمینه، درخواست جلب ثالث تا پایان جلسه اول و سپس تقدیم دادخواست ظرف مهلت ۳ روز است.

د) ناقل خوانده دعوی بوده و دادگاه مطلع از انتقال نیست: به نظر می‌رسد که این فرض نزدیک به محال است. چراکه خوانده می‌تواند با یک ایراد شکلی این دعوی را با قرار عدم استماع روبه‌رو نماید. بنابراین دلیلی ندارد که این فرصت را از دست داده و به آن استناد نکند. با وجود این، اگر خوانده دادگاه را مطلع ننماید و رأی صادر شود که به حقوق شخص ثالث لطمه وارد نماید، حسب مورد ثالث می‌تواند با ورود ثالث در مرحله تجدید نظر یا اعتراض ثالث به رأی قطعی از حقوق خود دفاع نماید. در فرضی که این موضوع نیز رخ ندهد یا رأی به حقوق شخص ثالث لطمه ای وارد نکند در برخی موارد که تعهد قانوناً قابل اجرا به وسیله خوانده دعوی (محکوم‌علیه فعلی) نیست رأی امکان اجرا پیدا نمی‌کند و در مواردی که رأی قابلیت اجرا به وسیله خوانده دعوی (محکوم‌علیه) را دارد نیز می‌توان گفت خوانده با عدم استناد به ایراد شکلی مذکور علیه خود اقدام کرده و بر اساس قاعده اقدام باید مأخوذ به نتایج حاصل از کاهلی خود باشد.

۵-۴. دعاوی مسئولیت مدنی

اگر مال شخص دچار خسارت گردد دعوی مسئولیت مدنی موضوعیت پیدا می‌کند و مالک به استناد قواعدی نظیر اتلاف، تسبیب، ضمان ید و ... طرح دعوی مطالبه خسارت می‌نماید. برای مثال، اگر اتومبیل شخصی دچار تصادف و در نتیجه متحمل خسارت شود، مالک می‌تواند دعوی مطالبه خسارت وارده به اتومبیل خود را طرح نماید. حال اگر مالک قبل از طرح دعوی یا در اثنای دادرسی اتومبیل را به ثالث منتقل نماید، آیا ذی‌نفعی خواهان مخدوش می‌شود؟

به نظر می‌رسد، دعوی مسئولیت مدنی هرچند مربوط به مال شخص باشد، دعوایی شخصی است و ریشه و پایگاه آن در مال منتقل‌شده نیست. لذا دعوی مربوط به مال محسوب نمی‌شود. بنابراین، قائم‌مقامی در طرح این دعوی اصلاً موضوعیت ندارد. ذی‌نفع این دعوی، کسی است که خسارت به وی وارد شده است و مالکیت مال موضوع خسارت و یا بقای آن شرط پذیرش و استماع دعوی نیست. چراکه دعوی مربوط به تعهدات مرتبط با مال نیست؛ بلکه دعوی مطالبه مثل یا قیمت مال یا مبلغی وجه نقد است که مستقیماً متوجه ذمه خوانده شده و پس از صدور و اجرای حکم نیز مستقیماً وارد دارایی خواهان می‌شود. از این موضوع دو مطلب نتیجه می‌گردد: نخست، ذینفع واقعی دعوی همچنان مالک سابق (شخصی که در زمان وقوع حادثه مالک بوده است) می‌باشد. دوم، منتقل‌الیه، نمی‌تواند به استناد قائم‌مقامی دعوی مسئولیت مدنی طرح کند. رویه قضایی نیز ظاهراً همین استدلال را پذیرفته است که در ذیل به دو مورد از آرای استخراج‌شده از سامانه

ملی آرای قضایی اشاره می‌گردد. در مورد اول، دعوایی به خواسته مطالبه خسارت ناشی از تصادف رانندگی طرح که شعبه بدوی (۲۰۹ دادگاه حقوقی تهران) به استناد به اینکه «... وکیل خواهان در جلسه دادرسی اعلام داشته است که موکل وی (خواهان) خودرو خود را فروخته و انتقال داده است و در حال حاضر خودرو موضوع دعوی در اختیار و در مالکیت موکل وی نمی‌باشد. بنابراین خواهان در دعوی مطروحه ذی‌نفع نبوده و لذا استناداً به ماده ۸۹ ناظر بر بند ۱۰ ماده ۸۴ قانون آئین دادرسی مدنی، قرار رد دعوی صادر و اعلام ...» نموده است. پس از تجدید نظر خواهی، شعبه اول دادگاه تجدید نظر استان تهران با این استدلال که بر فرض ورود ضرر و تحقق ارکان مسئولیت مدنی، جبران خسارت وارده منوط به بقای مالکیت زیان‌دیده بر مال مربوطه نیست، دادنامه معترض‌عنه را نقض نموده است.

در مورد دوم، خواهان‌ها به طرفیت اداره راه و ترابری فیروزکوه دادخواستی تسلیم دادگاه نموده و اظهار داشته‌اند: اداره راه در سال ۱۳۵۳ قسمتی از پلاک ۶۶۰ فرعی از ۵ اصلی را جهت احداث جاده، تصرف و در نتیجه خواهان‌ها تقاضای مطالبه ارزش روز آن ملک که در طرح جاده‌سازی قرار گرفته را نمودند. دادگاه عمومی حقوقی فیروزکوه رأی بر محکومیت خوانده بر پرداخت ارزش زمین مذکور صادر و اعلام نمود. وزارت راه و ترابری نسبت به رأی مذکور، تجدید نظر خواهی و تقاضای نقض رأی و رد دعوی می‌نماید.

دادگاه تجدید نظر پس از رسیدگی به پرونده بیان می‌دارد: «...ثانیاً، در خصوص دعوی آقای ... با توجه به اوراق پرنده معلوم می‌شود که نامبرده سه دانگ

طرفین به انتقال ملکی که به‌صورت جاده قدیمی درآمده نبوده است معقول نیست کسی جاده‌های را که بیش از سی سال قدمت دارد خریداری نماید. بنا به مراتب مذکور تجدید نظرخواهی، وارد، مستنداً به ماده ۳۵۸ قانون آئین دادرسی مدنی با نقض دادنامه، دعوای مطروحه غیر ثابت و مردود اعلام می‌گردد...» (محسنی، ۱۳۹۸، ۲۴۰).

رویه‌های مشابه از برخی دیگر از محاکم نیز مشاهده شده است، برای مثال در دادنامه شماره ۱۴۰۳ مورخ ۱۳۹۰.۰۷.۱۹ صادره از شعبه ۱۱ دیوان عدالت اداری چنین می‌خوانیم: «... خواهان‌ها در سال ۱۳۶۱ اقدام به خرید پلاک مورد نظر نموده و در سال ۱۳۵۸ که مورد ادعای آنان می‌باشد، مالکیتی نسبت به مورد ادعا نداشته‌اند تا استحقاق دریافت بهای آن در صورت تصرف از ناحیه خواننده را داشته باشند...». هم‌چنین، شعبه ۲ حقوقی ابهر در دادنامه شماره ۵۴۷ مورخ ۱۳۹۱.۰۴.۳۱ چنین آورده است: «... خریدار علاوه بر مبیع، توابع آن را نیز به‌دست می‌آورد و مطالبه خسارت بر مبنای ضمان قهری از آثار قراردادهای مالک یا توابع مبیع محسوب نمی‌شود تا بتوان خریدار را قائم‌مقام فروشنده دانست (محسنی، ۱۳۹۸، ۶۳).

۶. نتیجه

انتقال دعوا به این معناست که حق اقامه دعوا و ادامه جریان دادرسی از شخصی به شخص دیگر منتقل شده و منتقل‌الیه قائم‌مقام منتقل‌عنه شود. قوانین آئین دادرسی درباره انتقال ارادی، حکمی ندارند و این امر موجب، تفسیرهای متفاوتی شده است. برخی دادگاه‌ها انتقال دعوا به‌طور ارادی را نمی‌پذیرند. پس از انتقال «موضوع دعوا» در جریان دادرسی، به‌لحاظ

ملک مذکور را مطابق سند رسمی شماره ... مورخ ۱۳۷۵ دفترخانه شماره ۲ فیروزکوه از خانم ... خریداری نموده است و جاده در ملک مذکور وفق دادخواست تقدیمی حداقل در سال ۱۳۵۳ احداث شده است. احداث جاده در ملک مربوطه به خانم ... که به خواهان به میزان سه دانگ انتقال داده شده است از چند نظر می‌توان مورد تجزیه و تحلیل حقوقی قرار داد. اول اینکه مورد مشمول بند ۹ از ماده ۵۰ قانون یاد شده باشد که در این صورت وفق این مصوبه هیچ وجهی به مالک تعلق نمی‌گیرد. دوم اینکه تصرفات اداره راه جهت ایجاد جاده بدون اینکه وفق مقررات تملک نماید انجام شده باشد. یعنی در واقع از مصادیق غصب باشد، چون مطابق ماده ۳۰۸ قانون مدنی، غصب، استیلا بر حق غیر به نحو عدوان است. به عبارت دیگر، مال دیگری را بدون رضایت وی تصرف نماید مطابق ماده ۳۱۱ همین قانون، حکم تکلیفی غاصب این است که عین مال باید به صاحبش برگردد؛ مگر اینکه عین تلف شده باشد که در این صورت قیمت آن را باید بدهد. در موضوع ما نحن فیه در سال ۱۳۵۳ این ملک به جاده تبدیل شده است، در واقع استرداد آن مال در این تاریخ به صاحبش ممکن نبود. زیرا اگرچه مال مذکور به‌طور فیزیکی تلف نشده است؛ ولی مسدود نمودن چنین جاده ای امکان نداشته و در واقع رد عین مال مستلزم مسدود شدن جاده ای است که هزاران نفر افراد ثالث از آن عبور و مرور می‌کنند. درحقیقت این واقعه در حکم تلف است یعنی از آن تاریخ مال تلف شده و قیمت آن به مالک تعلق می‌گیرد و مالک در آن زمان خانم ... بوده، نتیجه این می‌شود که خواهان مذکور، قائم‌مقام خانم ... در این قیمت مال تلف‌شده، نمی‌باشد و از طرفی در زمان تنظیم قرارداد اراده

می‌رسند. اعم از اینکه، دعوی مربوط به مطالبه حقی باشد یا مربوط به ایفای یک تعهد. با وجود اینکه در اصل قائم‌مقامی منتقل‌الیه در دعوی ناشی از حقوق و تعهدات قراردادی شکی وجود ندارد. در خصوص جانشینی قائم‌مقام خاص از انتقال‌دهنده در مواردی که نقل و انتقال در اثنای رسیدگی انجام می‌شود دشواری‌های زیادی به‌لحاظ عملی و مقررات شکلی آئین دادرسی مدنی وجود دارد و می‌توان گفت که هرچند آثار خوبی بر این جایگزینی مترتب است؛ ولی بستر قانونی آن در حال حاضر فراهم نیست و دعوی باید مجدداً به‌طور مستقل توسط قائم‌مقام یا علیه وی طرح گردد.

۷. سهم نویسندگان

در این مقاله همه نویسندگان به‌صورت برابر مشارکت داشته‌اند.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش تضاد منافع وجود ندارد.

اینکه خواهان ذی‌نفع نیست، قرار «رد دعوا» صادر می‌کنند. برخی دادگاه‌ها، انتقال دعوا را می‌پذیرند و منتقل‌الیه را طرف دعوا می‌دانند. با توجه به ماده ۱۰۵ قانون آئین دادرسی مدنی در مورد انتقال قهری و بند ۶ ماده ۸۴ همان قانون و تبصره و ماده ۴۲ قانون ثبت و بند یک ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و مواد قانونی پراکنده دیگر، اصل قائم‌مقامی، ضوابط و قواعدی مانند: ذی‌نفع بودن متداعیین، اعتبار امر مختومه، تبعیت فرع از اصل، قاعده تسلیط و دکترین حقوقی و برخی آرای دادگاه‌ها، به‌ویژه آرای مراجع عالی قضایی، به نظر می‌رسد انتقال دعوای ارادی همانند انتقال دعوای قهری در نظام حقوقی ایران پذیرفته شده است. پذیرفتن انتقال دعوا، مانع اطالۀ دادرسی و تحمیل هزینه دادرسی مضاعف بر اصحاب دعوا می‌شود. در خصوص حق طرح دعوی و امکان انتقال آن به منتقل‌الیه باید بین دو حالت تفکیک قائل شد. نخست، دعوای مربوط به حقوق یا تعهدات قراردادی و دعوای مربوط به الزامات خارج از قرارداد. در خصوص الزامات خارج از قرارداد، این نوع دعوی به نظر کاملاً شخصی بوده و به واسطه انتقال مال به منتقل‌الیه انتقال پیدا نمی‌کند؛ مگر اینکه به‌نحوی بین طرفین در خصوص انتقال آن توافق شده باشد. چراکه این چنین دعوای‌ای، جزو ملحقات مال نبوده که به آن چسبیده و به همراه موضوع معامله به منتقل‌الیه برسد؛ بلکه حق مطالبه برای زیان‌دیده وجود دارد. هم‌چنین، علی‌الاصول، این دعوای تأثیری در ارزش مال ندارد؛ مگر اینکه به‌نحوی مورد لحاظ قرار گرفته باشد. در خصوص دعوای ناشی از حقوق و تعهدات قراردادی، به نظر می‌رسد که این دعوای ملصق به مال موضوع معامله بوده و به قائم‌مقام خاص

منابع

فارسی

- متین دفتری، احمد، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.

- محسنی حسن، «نفع در دادخواهی‌ها(بررسی دکترین حقوقی و رویه قضایی ایران و فرانسه)»، فصلنامه مطالعات حقوقی(علوم اجتماعی و انسانی شیراز)، شماره ۳۱، ۱۳۹۸.

- نهرینی، فریدون، آئین دادرسی مدنی: فرآیند دادرسی و صدور رأی، جلد سوم، چاپ اول، تهران، گنج دانش، ۱۳۹۸.

- سلجوقی، محمود؛ امینی، یدالله، مجموعه نظرهای مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری در زمینه مسائل مدنی، چاپ اول، تهران، انتشارات دفتر تحقیقات و مطالعه وزارت دادگستری، ۱۳۸۹.

- شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، جلد اول و سوم، چاپ ششم، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۵.

- صدرزاده افشار، سیدمحسن، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ اول، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۳.

- عبده بروجردی، محمد، اصول قضایی حقوقی مستخرجه از احکام دیوان عالی کشور، چاپ اول، تهران، انتشارات رها، ۱۳۸۲.

- غفاری، جلیل، آئین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۵.

- غمامی، مجید؛ محسنی، حسن، آئین دادرسی مدنی فراملی، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۶.

- قاضی، علی، «جستاری در خصوص آثار و احکام انتقال مورد دعوی در جریان دادرسی»، نشریه تحقیقات جدید در علوم انسانی، شماره ۲۲، ۱۳۹۶.

- کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوای مدنی، چاپ بیستم، تهران، نشر میزان، ۱۳۹۱.

- متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد اول، چاپ سوم، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۷۸.